

Criteria for Identifying God's Proof in Previous Nations and Applying it to the Criteria for Identifying the Imam*

Hossein Farrokhi¹

Abstract

The framework of Imamate has always faced the challenge of identifying the rightful Imam, a dilemma that has persisted among Shia Muslims, especially during the era of the Imams. This confusion is often exacerbated by Taqiyya (dissimulation) and governmental pressures. Additionally, some individuals exploit these circumstances to falsely claim the position of Imam, further complicating the matter. This issue is not unique to the era of the Ahl al-Bayt (AS) but has also been relevant to previous nations. As guides, the Ahl al-Bayt (AS) have articulated the criteria for identifying God's proofs. Most existing research focuses on identifying these proofs after the Prophet Muhammad (PBUH). However, this paper seeks to establish a universal criterion by examining the criteria used in pre-Islamic nations and applying them to the successors of the Prophet Muhammad (PBUH) as explained by the Ahl al-Bayt (AS). By presenting these methods as a consistent tradition throughout history, this study aims to eliminate confusion in recognizing God's proof across all eras. These criteria can be rational, including text, knowledge, and miracles, or devotional, such as physical characteristics, washing at the time of death, and inheritances.

Keywords: Ways to Identify the Imām, Criteria for Recognizing the Imām, Criteria for Identifying God's Proofs, Imāmology

Research Article

**Imāmah in the
Light of the Qur'ān,
Sunnah and 'Aql**

First Year, Vol. 1, 2024

Publisher: Imamate

Ahlulbait Altaherin

ipj.emamat.org

Received: 2023/08/20

Revised: 2023/11/11

Accepted: 2024/02/12

Published Online: 2024/09/05



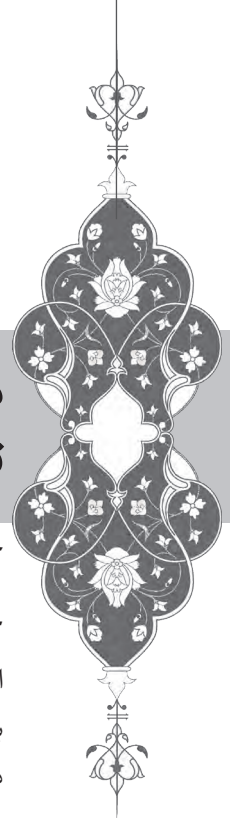
© the authors



* Cite this article: Farrokhi, H. (2024). Criteria for Identifying God's Proof in Previous Nations and Applying it to the Criteria for Identifying the Imam. *Imāmah in the Light of the Qur'ān, Sunnah, and 'Aql*, 1(1), p.53-73.

 <https://doi.org/10.22034/emamah.2024.203670>

1. Graduate of Level Four Comparative Imamate from the Specialized Center for Imam Studies & Permanent Member of the Academic Association of Imamate, Seminary of Qom, Iran
hosein.farrokhi14@gmail.com



معیار تشخیص حجت خدا در امت‌های پیشین و تطبیق آن با معیارهای تشخیص امام*

حسین فرخی^۱

چکیده

ازجمله مسائل در منظومه مباحث امامت، راه‌های تشخیص امام است. چالشی که به‌طور مستمر، دامن‌گیر شیعیان عصر حضور بوده است. شدت تقیه و فشار حکومت‌ها در هر زمان، از عوامل گسترش این حیرت به‌شمار می‌آید. سوء استفاده برخی از این موقعیت و معرفی نابجای خود در این جایگاه، فتنه را دشوارتر و اهمیت طرح این بحث را افزون‌تر می‌کند. مشکلی که به دوران اهل بیت علیهم‌السلام اختصاص نداشته و امت‌های پیشین نیز به آن دچار بودند. اهل بیت علیهم‌السلام در مقام هدایتگری، به تبیین معیارهای شناسایی حجت‌های الهی مبادرت نموده‌اند. تحقیقات موجود، متمرکز بر حجت‌های پس از رسول خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم است؛ اما این نوشتار با بررسی معیارهای تشخیص حجت‌های الهی در امت‌های پیش از اسلام و تطبیق آن به اوصیای پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم در کلام اهل بیت علیهم‌السلام، به دنبال معرفی معیاری ثابت در تشخیص حجت‌های الهی در همه اعصار است و راه‌های موجود را سنتی ثابت در طول تاریخ معرفی خواهد نمود تا پس از این نیز در هر زمان جهت شناخت مصداق حجت الهی، حیرتی باقی نماند. معیارهایی که گاه عقلایی است چون نص، علم و معجزه، و معیارهایی که جنبه تعبدی دارد، همچون اوصاف ظاهری، غسل هنگام وفات و موارث.

واژگان کلیدی: راه‌های تشخیص امام، معیار شناخت امام، معیارهای تشخیص حجت‌های الهی، امام‌شناسی

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه امامت
در پرتو قرآن،

سنت و عقل

سال اول، شماره ۱، ۱۴۰۳

ناشر: امامت

اهل البیت الطاهین

ipz.emamat.org

دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۲۹

بازنگری: ۱۴۰۲/۰۸/۲۰

پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۳

انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵



© نویسندگان



* استناد به این مقاله: فرخی، حسین (۱۴۰۳)، معیار تشخیص حجت خدا در امت‌های پیشین و تطبیق آن با معیارهای تشخیص امام، امامت در پرتو قرآن، سنت و عقل، (۱)، ص ۵۳-۷۳.

<https://doi.org/10.22034/emamah.2024.203670>

۱. دانش‌آموخته سطح چهار امامت تطبیقی مرکز تخصصی امام‌شناسی و عضو پیوسته انجمن علمی امامت حوزه، قم، ایران.

hosein.farrokhi14@gmail.com

مقدمه

شناخت حق (کشی، ۱۳۶۳: ۲۷۷)، نجات از هلاکت (هلالی، ۱۴۰۵: ۵۶۰/۲) و قبولی اعمال (صدوق، ۱۴۰۳: ۵۴) در گرو پذیرش ولایت و پیروی از حجت‌های الهی است که در میراث حدیثی امامیه، تأکید فراوانی بدان شده است (صدوق، ۱۴۰۶: ۲۰۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۶/۲۷ «أنه لا تقبل الأعمال إلا بالولاية»؛ حر عاملی، ۱۴۲۵: ۱/۲۹ «بطلان العبادة بدون ولايتهم».) از این رو شناخت مصادیق حجت‌های الهی بسیار مهم است. در برخی زمان‌ها، اموری موجب سرگردانی و حیرت در شناخت ایشان شده است. اهل بیت علیهم‌السلام نیز در مقام هدایتگری، معیارهایی را برای شناسایی ایشان عرضه نموده‌اند. معرفتی که در بزنگاه‌های حیرت، دستگیر پیروان ایشان بوده است. در فتنه فطحیه که عده زیادی دچار سرگردانی شدند و مطالعه آن بازه تاریخی، شدت سردرگمی را برای خوانندگان روشن می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۵۱/۱)، برای شخصیتی چون ابوحمزه ثمالی که شاگرد مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بوده است، امر به راحتی قابل تشخیص می‌باشد. داوود بن کثیر رقی نقل می‌کند:

مردی بادیه نشین نزد ابوحمزه ثمالی رفت و خبر شهادت امام جعفر صادق علیه‌السلام را به او داد. ابوحمزه با شنیدن این خبر فریادی کشید و بیهوش شد. پس از آنکه به هوش آمد، از مرد پرسید: آیا امام کسی را به عنوان وصی معرفی فرموده است؟ او پاسخ داد: بله، کسانی را که معرفی کرده است: دو فرزندش عبدالله و موسی و نیز منصور حاکم عباسی. ابوحمزه لبخندی زد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا إِلَى الْمَهْدِي؛ سپاس مخصوص خدایی است که ما را به مهدی هدایت فرمودند.» از ابوحمزه پرسیدند: «وصیت امام صادق علیه‌السلام را برای ما تفسیر کن!» ابوحمزه فرمودند: «پسر عیوب بزرگ‌تر روشن است. [عبدالله افطح که پسر بزرگ‌تر است، امام نیست، زیرا کف پایش صاف است و امام باید عیب ظاهری نداشته باشد.] پس دلالت امام صادق علیه‌السلام برای ما به فرزند کوچک‌تر [موسی بن جعفر] است. امام صادق علیه‌السلام منصور دوانیقی را هم از روی تقیه معرفی کرده

است تا اگر منصور از کسی پرسد وصی امام صادق علیه السلام کیست، جواب

بشنود: خود تو هستی.» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۴/۳۲۰)

این بحث با عنوان «فیما تثبت به الامامة» (بغدادی، ۲۰۰۳: ۲۲۲؛ آمدی، ۱۴۲۳: ۵/۱۳۲؛ ایجی، ۱۳۲۵: ۸/۳۵۱) و «فیما یصیر الامام به اماما» (رازی، ۱۹۸۶: ۲/۲۶۹) در کتب کلامی اهل سنت مطرح شده که محور سخن، پیرامون «راه‌های تعیین امام» به دست مردم است. متکلمان امامیه نیز در تقابل با اهل سنت به این بحث پرداخته و نظریه امامیه را تبیین نموده‌اند (میلانی، ۱۴۱۳: ۱۷۱). این عنوان ناظر به نظریه «اصطفا» - که مختار امامیه است - استعمال می‌شود؛ به این معنا که خداوند ایشان را برگزیده است و انتخاب به دست مردم نیست، بلکه فقط شناسایی و تشخیص ایشان بر عهده مردم است (حمصی، ۱۴۱۲: ۲/۲۹۶). در تحقیقات موجود، در هر دو حیطه راه‌های تعیین و تشخیص - منحصراً - به عصر بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پرداخته شده است. اما این تحقیق به این زمان محدود نبوده و در پی معرفی معیار ثابتی برای شناسایی حجت‌های الهی در هر زمان است که در تحقیقات پیشین به این امر توجه نشده است. این تحقیق، راه‌های تشخیص حجت الهی را سنت ثابتی در طول تاریخ معرفی می‌کند که اهمیت شناخت و نقش حجت‌های الهی در جامعه را نشان می‌دهد. این نوشتار با تأکید بر نظریه اصطفا به دنبال معرفی راه‌های تشخیص است و مخاطب آن امامیه بوده و در تقابل با اهل سنت نیست. ضمن آنکه معیارهای مذکور از کلام اهل بیت علیهم السلام ارائه شده است. روش ارائه محتوا چنین است که معیار شناسایی حجت الهی در امت‌های پیشین بیان و هم‌آورد آن در امت اسلام معرفی می‌شود.

در نوشتارها با محوریت نظریه و تاریخ تفکر، اگر برخی از گزاره‌ها دارای ضعف سندی و حتی شائبه جعل و انحراف نیز باشد، در چینش و طرح بحث قابل استفاده هستند؛ زیرا اگرچه اصل آن گزاره قابل اخذ و اعتبار نیست، اما وجود زیربنای تفکر مذکور را در جامعه اندیشمندان نشان می‌دهد. در این نوشتار که هدف آن گسترش معیارهای تشخیص امام به معیارهای تشخیص حجت‌های الهی در میراث حدیثی است، اگرچه از منابع معتبر امامیه استفاده شده است، اما تصحیح اسناد و

اعتبارسنجی روایات مورد استفاده در تحقق هدف ضرورتی ندارد.

«معیار» در کتب لغت، وسیله‌ای برای سنجش (دهخدا، ۱۳۷۲: ۲/۲۷۵۶) و «حجت» را دلیل و برهان (فیومی، ۱۴۱۴: ۱۲۱/۲) معنا کرده‌اند. در معنای امام نیز قصد و توجه کردن به سوی چیزی (زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۶/۱۶)، آن که به او اقتدا می‌شود، شاقول و معیار سنجش (صدوق، ۱۴۰۳: ۹۶) وارد شده است. حجت الهی در این نوشتار سفیران و سخنگویان خداوند در بین مردم (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۶۸/۱) که اطاعتشان واجب شمرده شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۶۹/۱)، اراده شده و مراد از حجت‌های الهی امت‌های پیشین، انبیا و اوصیای پیش از نبی خاتم صلی الله علیه و آله و مراد از امام، اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۴۹/۲). آنچه در تقسیم‌بندی معیارهای تشخیص حجت الهی قابل ارائه است، تقسیم دوگانه «عقلایی» و «تعبدی» است که در ادامه با همین تقسیم، معیارهای مذکور مطرح خواهند شد.

۱. معیارهای عقلایی

معیارهای عقلایی بدین معناست که قابل تأیید عقلاً بوده و افراد بشر قراردادن آن را به عنوان ملاکی برای تشخیص حجت الهی تأیید می‌نماید و آن را مناسب برای راه تشخیص می‌دانند. در ادامه به موارد آن اشاره می‌شود:

۱-۱. نص حجت پیشین

هریک از انبیا، وصی خود را مشخص نموده است. در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به تفصیل به معرفی اوصیای برخی از انبیا تا وصی خود می‌پردازند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَوَصِي سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَأَوْصِيَاؤُهُ سَادَةُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ آدَمَ عليه السلام سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيًّا صَالِحًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ إِنِّي أَكْرَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِالنَّبُوءَةِ ثُمَّ اخْتَرْتُ مِنْ خَلْقِي خَلْقًا وَجَعَلْتُ خِيَارَهُمُ الْأَوْصِيَاءَ؛ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ إِلَيْهِ يَا آدَمُ أَوْصِ إِلَى شَيْثٍ فَأَوْصَى آدَمُ عليه السلام إِلَى شَيْثٍ وَهُوَ هَبَّةُ اللَّهِ بَنُ آدَمَ وَأَوْصَى شَيْثٌ إِلَى ... ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: وَدَفَعَهَا إِلَيَّ بُرْدَةً وَأَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ

تَذْفَعَهَا إِلَى وَصِيكَ وَيَذْفَعُهَا وَصِيكَ إِلَى أَوْصِيَائِكَ مِنْ وَلَدِكَ وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ (صدوق، ۱۴۱۳: ۴/۱۷۵).

معرفی وصی توسط انبیا، سنت ثابتی است که شخص نصرانی در احتجاج با ابوبکر در جریان غصب خلافت به آن اشاره می نماید:

جاثلیق به ابوبکر گفت: تو گفتی پیامبر ﷺ تو را وصی خویش قرار نداده، درحالی که ما در سنن پیامبران خوانده ایم که خداوند پیامبری برنگزید، مگر اینکه وصی ای داشت و به او وصیت می کرد و همه مردم به علم او نیازمند بودند و او از علم مردم بی نیاز بود، و تو می گویی تو را مثل سایر اوصیای انبیا، وصی قرار نداده؛ پس چیزی را مدعی شده ای که اهلیت آن را نداری. حال می بینم که شما نبوت محمد ﷺ را کنار گذاشته و سنن انبیا را در میان خود تعطیل کرده اید. راوی گفت: آنگاه جاثلیق به یاران خویش رو نمود و گفت: اینان (گویا) می گویند: محمد ﷺ فرستاده خدا نبوده و کارش از راه قهر و غلبه صورت گرفته؛ «لَوْ كَانَ نَبِيًّا لَأَوْصَى كَمَا أَوْصَتْ الْأَنْبِيَاءُ وَخَلَفَ فِيهِمْ كَمَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَالْعِلْمِ؛ و اگر نبی بود، باید مانند سایر انبیا، وصی ای معین می کرد و خلیفه ای برمیگزید و علم خویش را نزد او قرار می داد، و حال آنکه در این قوم آثاری نمی بینیم» (دیلمی، ۱۴۱۲: ۲/۳۰۰).

این روایت در کتاب ارشاد القلوب که نویسندۀ آن متوفای قرن نهم هجری است، نقل شده است و در منابع موجود قبل آن، بازتاب داده نشده است؛ اما بیان مرحوم دیلمی در مقدمه مبنی بر حذف اسانید به دلیل شهرت آن در کتب (همان، ۱۲/۱) قرینه ای بر وجود اسناد آن در آثار زمان ایشان می باشد که به دست ما نرسیده است. علمای بزرگی همچون ابن فهد حلی، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی و محدث نوری به کتاب ایشان اعتماد و استناد و به مدح او پرداخته اند. (همان، ۳/۱).

نکته قابل توجه در این روایت، آن است که سنت وصایت به قدری در ادیان پیشین روشن است که فرد نصرانی، عدم تعیین وصایت توسط پیامبر ﷺ را با عدم



رسالت و نبوت شخص مساوی دانسته و اصل ادعای نبوت او را باطل می‌داند. در روایت دیگری امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

كُلُّ نَبِيٍّ أُرْسِلَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصًّا أَوْ عَامًّا لَهُ وَصِي جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ ... وَ هَذَا تَبْيَانُ السُّنَّةِ وَ أَمْثَالِ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ؛ هر پیغمبری به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد چه خصوصی و چه عمومی، برای او یک وصی و جانشین بود و سنت بر این جاری گشته بود. ... و این بیان سنت و مثال و وضعیت اوصیا پس از انبیا است (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۲۰/۱).

بنابراین اهل بیت علیهم السلام نیز به عنوان اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از این قاعده مستثنا نیستند. برای رجوع می‌توان به باب «ما نصّ الله عز و جل و رسوله علی الأئمة علیهم السلام واحدا فواحدا» تا باب «الإشارة والنص إلى صاحب الدار علیه السلام» در کتاب شریف اصول کافی اشاره کرد (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۸۶/۱-۳۲۸) که به بیان روایات نصوص ائمه قبل، بر امام بعد اشاره دارد و هر امامی در موارد متعدد، امام بعد از خود را معرفی نموده است تا بر همگان حجت تمام و اسباب حیرت زایل گردد. تا جای ممکن نیز این معرفی به صورت عمومی و در انظار مردم واقع می‌شود. در جریان وصیت امام باقر به امام صادق علیه السلام، ایشان شاهدانی را طلب نمودند و بعد از حضور آنها، به امامت امام صادق علیه السلام وصیت کرده و عمل خود را به سیره حضرت یعقوب علیه السلام مستند دانستند (بقره/۱۳۲). هنگامی که امام صادق علیه السلام علت این کار را جویا شدند، امام باقر علیه السلام این گونه پاسخ دادند:

من خوش نداشتم که شکست خوری و بگویند او (امام باقر) وصیت نکرده، خواستم تو دلیلی در دست داشته باشی. و امام کسی است که چون به شهر او در آیند و پرسند وصی فلان امام کیست، گویند فلانی (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۷۹/۱).

به این ترتیب نص بر وصایت و معرفی به صورت آشکار، از سنن حجت‌های

۱. محقق کتاب این فراز را کلام شیخ صدوق علیه السلام می‌داند، اما علامه مجلسی علیه السلام آن را ادامه حدیثی که شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام نقل کرده، تلقی نموده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۲/۱).

الهی در امر جان‌نشینان خود است.

۱-۲. معجزه

از مهم‌ترین ادله حجت‌های الهی بر اثبات ادعای خود، معجزه است. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام از علت معجزه پرسید. ایشان فرمودند:

برای آنکه دلیل بر صدق و راستی گفتار ایشان باشد، و معجزه نشانه‌ای است که خداوند جز به انبیا و رسل و حجج خود عطا نمی‌فرماید تا درستی گفتار راستگو و دروغ‌دروغگو شناخته شود (صدوق، ۱۳۸۵: ۱۲۲/۱).

آیات متعدد قرآن، به معرفی این معجزات پرداخته است و در برخی موارد نیز کارکرد این حقیقت که همان روشن شدن صدق ادعا و در نتیجه ایمان آوردن به حجت الهی باشد، به نقل داستان اعجاز ضمیمه شده است. ایمان آوردن سحره فرعون در برابر معجزه حضرت موسی علیه السلام (طه/۶۹ و ۷۰)، ایمان آوردن ملکه سبا در برابر اعجاز وصی حضرت سلیمان علیه السلام (نمل/۴۴) و ایمان آوردن به حضرت عیسی علیه السلام با معجزه تکلم در مهد (مریم/۲۹-۳۷) از جمله این موارد است.

هر امامی از ائمه اطهار علیهم السلام نیز معجزات فراوانی برای اثبات امامت و ولایت خود ارائه کرده که به تفصیل در کتب امامیه به آن پرداخته شده است.^۱ در همین راستا، به جهت گستره همگانی حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، معجزات فراوانی شبیه به معجزات انبیا توسط ایشان رخ خواهد داد تا برای همگان حجت تمام شود. امام صادق علیه السلام فرمودند:

هیچ معجزه‌ای از معجزات انبیا و اوصیا نیست، الا اینکه خداوند متعال مانند آن را به دست قائم ما محقق می‌نماید تا اتمام حجتی بر اعدای ما شود (حر عاملی، ۱۴۲۵: ۳۲۸/۵).

۱. از جمله این کتب: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ابن شهر آشوب، الثاقب فی المناقب، الفضائل ابن شاذان، مدینه المعاجز، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، طرف من الانباء و المناقب، المناقب ابن علوی، القطرة، الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین است.

از این رو کارکرد معجزه، اثبات صدق ادعای حجت‌های الهی و راهی برای شناخت راستگو و دروغگو در مدعاست.

۳-۱. علم

از دیگر معیارهای شناخت حجت الهی، علم ایشان است. ملاکی که در آیات قرآن (کهف/۶۵؛ نمل/۴۰؛ یوسف/۲۲؛ انبیاء/۷۴ و ۷۹) بدان اشاره شده و نزد پیروان ادیان پیشین نیز پذیرفته شده است. گروهی از یهودیان در زمان خلیفه دوم به مدینه آمده و پرسش‌هایی را از او به عنوان خلیفه پیامبر ﷺ پرسیدند که او از پاسخ آن در مانده و آن را به امیرمؤمنان (علیه السلام) واگذار نمود. پس از پاسخ حضرت، ایشان اسلام آوردند و رو به عمر گفتند: به خدا قسم که او به این مقام خلافت از تو سزاوارتر است (صدوق، ۱۳۶۲: ۲/۴۵۶). این جمله خبر از باور آنها در تأثیر علم در کسب جایگاه خلافت و حجیت الهی دارد. همان‌طور که در گزارش گفت‌وگوی مسیحیان با ابوبکر به علم حجت الهی تأکید می‌گردد. جاثلیق با تعبیر: «لَوْ كَانَ نَبِيًّا ... خَلَفَ فِيهِمْ كَمَا خَلَفَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَالْعِلْمِ؛ اگر نبی بود، خلیفه‌ای برمی‌گزید و همانند انبیا میراث و علم خویش را نزد او قرار می‌داد» (دبلمی، ۱۴۱۲: ۳/۱۰۲)، شرط تصدیق حجت الهی را «علم» معرفی می‌کند و آن را سنت حجت‌های الهی می‌خواند و عدم آن را با بطلان نبوت مدعی مساوی می‌داند و در ادامه پس از عجز ابوبکر در پاسخ می‌گوید:

چرا به خود اجازه داده‌ای که در چنین مقامی بنشینی، در صورتی که محتاج علم دیگران هستی؟ و آیا از تو دانای‌تر در میان امت یافت می‌شود؟ ... مردم آگاهی نداشتند که این امر عظیم را به عهده تو گذاشتند و تو را بر شخصی عالم‌تر، مقدم داشتند. اگر او که از تو عالم‌تر است، مانند تو از پاسخ به مسائل ما عاجز بماند، تو و او در ادعایتان یکسان خواهید بود، و پیامبرتان - اگر نبی باشد - علم و عهد خدا را تباه ساخته و میثاقی را که از پیامبران گرفته، در میان شما از بین رفته، مگر نه اینکه پیامبران باید اوصیای خود را در میان امت‌ها معین سازند تا در هنگام تنازع، در امر دین به او رجوع نمایند؛ پس اکنون مرا نزد عالم‌ترین خود ببرید،



شاید او هم از نظر علمی از شما کمتر باشد و نتواند پاسخ مرا بدهد و اثر و سنن پیامبران را در او نیابیم (همان، ۳۰۲/۲).

او وقتی با امیرالمؤمنین علیه السلام هم کلام می شود، شرط اسلام آوردنش را علم وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ به سؤالات خود معرفی می کند. ادبیات جاثلیق کاملاً گویای آن است که علم، ملاکی کامل در شناسایی حجت الهی است و این امر اثر و سنت پیامبران است. همان طور که در جریان حیرت بر سر امام پس از امام صادق علیه السلام، معیار علم در شناسایی امام برای اصحاب ایشان همچون مؤمن طاق و هشام بن سالم، فصل الخطاب قرار گرفت و راهگشا شد (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۵۱/۱).

۲. معیارهای تعبدی

عقلا در برخی از معیارهای تشخیص حجت های الهی، در ثبوت و عدم آن نظری ندارند و حجت های الهی آن را معیار و میزانی برای تشخیص قرار می دهند. در ادامه به موارد آن اشاره می شود:

۲-۱. اوصاف ظاهری

از جمله راه های شناسایی حجت الهی، بیان ویژگی های ظاهری ایشان است که توسط حجت های الهی پیشین معرفی می گردد. حضرت یوسف علیه السلام هنگام رحلت، در مقام معرفی حضرت موسی علیه السلام به اوصاف ظاهری ایشان پرداخته و می گوید:

مِنْ وَلَدِ لَاوِي بْنِ يَعْقُوبَ وَ هُوَ رَجُلٌ أَشْمَرٌ طَوَّالٌ وَ نَعْتَهُ لَهُمْ بِنَعْتِهِ؛

از فرزندان لاوی بن یعقوب است و او مردی گندمگون و بلندقامت است

و صفات او را برشمرد (صدوق، ۱۳۹۵: ۱۴۵/۱).

در زمان ظهور حضرت موسی علیه السلام نیز منتظران ایشان اوصاف ایشان را گفت و گو می نمودند و وقتی ایشان ظهور کرد از اوصاف ظاهری، ایشان را شناسایی کردند. امام سجاد علیه السلام فرمودند:

... چون آن فقیه او را دید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدم



او افتاد و بر آن بوسه داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد (همان، ۱۴۶/۱).

در اوصاف ظاهری اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز معیارهای مشترکی همچون نداشتن سایه، مختون و مطهر به دنیا آمدن (همان، ۱۴۰۳: ۱۰۲)، ناف بریده (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۸۸/۱)، رشد جسمی متفاوت از دیگران، تکلم در دوران نوزادی (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۲۹/۲)، نقش آیه ای از قرآن بر بازوی سمت راست (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۸۶/۱) و نداشتن عیب ظاهری (همان، ۳۵۱/۱) بیان شده است. همان گونه که برخی از این اوصاف در انبیا نیز وارد شده است. رشد جسمی متفاوت برای حضرت ابراهیم علیه السلام (همان، ۳۶۷/۸)، تکلم حضرت عیسی علیه السلام در گهواره (مریم/۳۰) و مختون (صدوق، ۱۳۸۵: ۵۹۴/۲) و ناف بریده به دنیا آمدن (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۸۸/۱)، از جمله این اوصاف است. نکته قابل توجه، تأکید بر این شباهت هاست. امام صادق علیه السلام در انتهای روایتی در اوصاف ولادت امام، می فرماید:

وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ إِذَا وُلِدُوا وَإِنَّمَا الْأَوْصِيَاءُ أَغْلَاقٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ (همان، ۳۸۸/۱).

تعبیر اخیر روایت نیز خود میزانی در تشخیص امام است. علامه مجلسی در شرح این فراز، «اعلاق» را به معنای «اشرف اولادهم» می داند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۶۷/۴) که بازگوی شرط و معیار افضلیت در وصایت است.

۲-۲. غسل

از دیگر نشانه های شناخت حجت خدا، غسل ایشان پس از وفات توسط حجت بعدی است؛ سنتی که در صاحبان این مقام جاری است.

حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنِ الْإِمَامِ يَغْسِلُهُ الْإِمَامُ؟ قَالَ سُنَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ؛

ابو معمر گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا امام دیگر باید او را غسل دهد؟ فرمودند: سنت موسی بن عمران علیه السلام است^۱ (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۸۵/۱).

۱. علامه مجلسی در توضیح این روایت می فرماید: آن حضرت، هارون را در تیه غسل داد و در ادامه می فرماید: «وقیل: المراد تغسیل موسی بن عمران الشعیب علیه السلام ولا یخفی ما فیه.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۷/۴).

این مطلب در عصر اهل بیت علیهم السلام نیز امری پذیرفته شده و قطعی دانسته شده است؛ به گونه ای که وقتی در امامت امام رضا علیه السلام اختلاف شد، مخالفان امامت ایشان به همین امر استناد کردند. امام کاظم علیه السلام در بغداد به شهادت رسیدند و امام رضا علیه السلام در مدینه بودند و مخالفان به جهت دوری مسافت این دو مکان، امر غسل را از امام رضا علیه السلام نفی کردند. ایشان در پاسخ، اصل مذکور را منکر نشدند، بلکه به صراحت فرمودند: «من غسل ایشان را انجام دادم» (همان، ۳۸۴/۱). این گزارش اصالت این معیار را در بین مخاطبان نشان می دهد. از این رو تمامی امامان علیهم السلام به دست امام بعد از خود غسل، کفن و دفن شده اند (همان، ۳۸۴/۱ «بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام»؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۸/۲۷ «بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ وَلَا يَدْفَنُهُ إِلَّا إِمَامٌ وَبَعْضُ أَحْوَالِ وَفَاتِهِمْ علیهم السلام»).

۲-۳. موارد و ودائع

از دیگر راه های شناخت حجت الهی، ودائع انبیای گذشته است که ارث به ایشان رسیده و در قرآن (بقره/۲۴۸؛ نمل/۱۶؛ مریم/۶) بدان اشاره شده است. از این رو وجود اشیای خاص نزد اهل بیت علیهم السلام ملاکی مناسب است. همان طور که تابوت در بنی اسرائیل این گونه بود. امام باقر علیه السلام فرمودند:

همانا داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل، هرکجا تابوت دور می زد، نبوت عطا می شد و در میان ما هرکجا سلاح دور زند، امر امامت آنجاست (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۸/۱).

این حدیث به صراحت گویای آن است که وراثت برخی از اشیا در احراز حجت پسینی نقش دارد. آنچه این گزاره را تأیید می کند، پذیرش این معیار برای احراز حجت خدا در بین مردم است. شاهد این ادعا، سوء استفاده عبدالله بن حسن^۱ از این باور برای جلب توجه مردم به خود بود؛ زیرا باور بر این بود که سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله،

۱. ایشان عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب، معروف به عبدالله محض که بر سر امامت با امام صادق علیه السلام اختلاف داشت و ادعای امامت می کرد (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۴۹/۱).



معیاری برای شناخت حجت الهی است و به هر کس ارث رسد او امام خواهد بود. لذا مدعی شد که سلاح رسول خدا ﷺ نزد اوست (عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۲۶). برخی از این موارد عبارتند از:

۱-۳-۲. پیراهن یوسف علیہ السلام

پیراهن حضرت یوسف علیہ السلام که همان پیراهن حضرت ابراهیم علیہ السلام است، پس از ایشان بین انبیا به ارث رسیده و پس از ایشان نزد اهل بیت علیهم السلام است. امام صادق علیہ السلام فرمودند:

آیا می دانید که پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خیر. فرمودند: چون آتش برای ابراهیم افروخته شد، جبرئیل برایش یک جامه بهشتی آورد و بر او پوشانید و به واسطه آن سرما و گرما بر وی زیان نمی رسانید و چون مرگ ابراهیم فرا رسید، آن را در بازوبندی نهاد و بر اسحاق آویخت. اسحاق نیز آن را بر یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت و آن در بازوی وی بسته بود تا کارش بدان جا کشیده شد و چون یوسف آن پیراهن را از میان آن بازوبند بیرون کشید. یعقوب رايحه آن را استشمام کرد و این همان قول خدای تعالی است که ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنَّنُفْتِنُوهُ﴾ (یوسف/۹۵) و آن این پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمودند: به اهلش، و سپس فرمودند: هر پیامبری که علمی یا چیز دیگری را به ارث برد همه به محمد ﷺ و یا آل محمد علیهم السلام خواهد رسید (صدوق، ۱۳۹۵: ۱/۱۴۲).

۲-۳-۲. عصای حضرت موسی علیہ السلام

عصای حضرت موسی علیہ السلام از جمله اشیای به ارث رسیده در بین حجت های الهی است. امام صادق علیہ السلام فرمودند:

الواح موسی علیہ السلام و عصای او نزد ماست و ما وارث پیغمبرانیم (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۳۱).

آنچه این امر را بیش از پیش مهم می‌کند، آن است که این عصای حضرت آدم علیه السلام بوده است و چون در قرآن نقش پررنگ این عصا در دست حضرت موسی علیه السلام بازتاب داده شده، به نام «عصای موسی» شهرت یافته است و قبل از آنکه به اهل بیت علیهم السلام برسد، بین انبیای الهی به ارث می‌رسیده است. این مصداق در کنار پیراهن حضرت یوسف علیه السلام، سنت موارث در راه‌های شناخت حجج الهی را پررنگ‌تر می‌نماید. امام باقر علیه السلام فرمودند:

عصای موسی علیه السلام از آن آدم علیه السلام بود و به دست شعیب علیه السلام افتاد و از آن پس به موسی بن عمران علیه السلام رسید و همان عصا نزد ماست و به همین تازگی من آن را بررسی کردم؛ مانند روزی که از درختش برکنده‌اند سبز است و چون از او پرسیده شود به سخن آید، برای قائم ما آماده است و با آن همان کار کند که موسی علیه السلام می‌کرد و آن عصا هراس‌آور است و هرچه جادو کنند ببلعد و هرچه فرمانش دهند، بکند و چون یورش برد ببلعد هرچه جادو کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۱/۱).

۳-۲-۳. دیگر موارث

علاوه بر دو نمونه بیان شده، موارث دیگری از انبیا نیز نسل به نسل به ارث رسیده و نزد اهل بیت علیهم السلام است. پیراهن حضرت آدم علیه السلام، کتب آسمانی قبل، انگشتر حضرت سلیمان علیه السلام، سنگ (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۱/۱ «بَابُ مَا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ») و تشت حضرت موسی علیه السلام (همان، ۲۳۳/۱)، زره حضرت داوود علیه السلام و دیگر موارث انبیا (حلی، ۱۴۲۱: ۴۳۳/۱) و میراث شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله اعم از شمشیر، سلاح، زره، عمامه، عصا، کلاه، کمربند، پیراهن (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۲/۱ «بَابُ مَا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ مِنْ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَتَاعِهِ»)، وصیت‌نامه (همان، ۳۷۹/۱) و... از جمله آن است. به این ترتیب به تصریح روایات، اوصیای رسول خاتم علیه السلام وارث ایشان و وارث انبیا هستند.

سؤالی در اینجا مطرح خواهد شد که معیار تشخیص شیء اصلی و ادعایی در موارث فوق چیست؟ اگر کسی عصبایی آورد و ادعا نمود که آن عصای موسی علیه السلام

و این پیراهن یوسف علیه السلام است، چگونه می توان صحت آن را اثبات نمود؟ در پاسخ باید گفت، همان طور که در روایت «عصا» بیان شد، برخی از اشیای فوق دارای خصوصیتی است که در قرآن و میراث روایی به آن اشاره شده است. عصای حضرت موسی علیه السلام به اژدها تبدیل شد (اعراف/۱۰۷)، پیراهن حضرت یوسف علیه السلام به حضرت یعقوب علیه السلام بینایی بخشید (یوسف/۹۳-۹۶) و از زیر سنگ حضرت موسی علیه السلام چشمه ای جاری شد (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۱/۱). تقاضای ارائه همان کارکرد و حتی بیش از آن، می تواند از راه های سنجش حقیقت باشد. در دیگر اشیایی که خصوصیت خاصی برای آن ذکر نشده نیز حقیقت سنجی مذکور ممکن است؛ به این شکل که خصوصیت اعجازگونه از آن مشاهده شود.

۲-۴. معیارهای محدودکننده

برخی گزاره ها در تعیین معیار، محدوده حجت بعد را مشخص می کند؛ اما تعیین کننده شخص معینی نیست. حدیثی از امام صادق علیه السلام است که امر وصایت را در اهل و خانواده نبی پیشین منحصر می داند. ایشان می فرماید:

همانا خدای تبارک و تعالی به داوود علیه السلام وحی کرد که از خاندان خود وصی ای انتخاب کن؛ زیرا در علم من پیشی گرفته که هیچ پیغمبری را مبعوث نسازم جز اینکه برای او وصی ای از خاندانش باشد (همان، ۲۷۸/۱).

این گزاره، معیاری برای محدودشدن دایره مصادیق است و راه ادعای باطل را بر غیر خاندان رسالت می بندد. به این ترتیب، وصی پیامبر پیشین از نسل اوست (بقره/۱۳۲)؛ اما همان طور که روشن است، شخص حجت خدا با این معیار تعیین نمی شود؛ زیرا انبیا فرزندانی دارند و تمییز حجت الهی از بین آنها به معیارهای دیگری نیز نیاز دارد. قرشی (خزاز، ۱۴۰۱: ۲۷) و هاشمی بودن (ایجی، ۱۳۲۵: ۳۵۰/۸) در اوصاف اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از جمله ملاک هایی است که نقش محدود نمودن دایره مصادیق را دارد و انحصار در شخصی را نمی رساند. همان طور که از نسل هارون بودن نبوت (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۱۶/۲) از این قبیل است.

۵-۲. معیارهای غیرعمومی

در بین معیاهای تعبیدی، علاوه بر برخی از ملاک‌های عمومی که در هر زمان نسبت به حجت آن زمان نشانه است، گاه برخی از ملاک‌ها مخصوص یک حجت است. در موارد بیان شده، زره پیامبر ﷺ ویژگی خاصی دارد که اگرچه به تک‌تک ائمه علیهم‌السلام به ارث می‌رسد، اما فقط به تن منتقم اهل بیت علیهم‌السلام اندازه خواهد بود که خود نشانی مخصوص به امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف است. یعنی این زره در دست هر کس باشد امام است؛ اما به تن هر کس اندازه شود او قائم خواهد بود. همان‌طور که در شناخت منتقم از جالوت، اندازه‌بودن زره به تن منتقم، معیار قرار داده شد و این نشانه در حضرت داوود علیهم‌السلام ظاهر گشت. امام صادق علیهم‌السلام فرمودند:

خدای تبارک و تعالی به طالوت وحی کرده بود که قاتل جالوت کسی است که زره تو بر تنش رسا باشد. زره خود را خواست و داوود پوشید. بر او رسا بود. طالوت و حاضرین از این پیش آمد به هراس افتادند. طالوت گفت امید است خداوند به دست او جالوت را بکشد. چون صبح شد و دو لشکر بهم برآمدند، داوود علیهم‌السلام گفت جالوت را به من نشان بدهید. چون او را دید آن سنگ را به او پرتاب کرد و میان دو چشمش را با آن شکافت تا به مغز سرش نشست و از مرکب سرنگون شد. مردم فریاد کردند: داوود جالوت را کشت و او را به پادشاهی قرار دادند (صدوق، ۱۳۹۵/۱: ۱۵۴).

در مورد امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف نیز روایت به این شکل وارد شده است. امام صادق علیهم‌السلام ضمن بیان برخی موارد پیامبر علیهم‌السلام، وقتی به زره ایشان می‌رسند، این‌گونه می‌فرمایند: به راستی پدر من بود که زره رسول خدا ﷺ را پوشید و دامن آن به زمین می‌کشید و من هم پوشیدم و هم چنین بود و چون قائم ما آن را دربر کند، به اندامش رسا باشد؛ ان شاء الله (کلینی، ۱۴۰۷/۱: ۲۳۳).

گاهی برخی معیارها برای هدایت یک نفر به طور خاص، به عنوان نشانه قرار داده می‌شود. به این معنا که شخص برای شناختن حجت خدا ملاکی را مخصوص به خود، از حجت پیشین که به حجیتش یقین دارد دریافت می‌کند. همانند معیاری

که راهبی برای شناسایی حجت الهی در نظر داشت. معیار برای او آن بود که حجت الهی کسی است که سنگ پیش رویش را از جایی خاص بردارد و چشمه از زیر آن جاری شود. سهل بن حنیف می‌گوید:

...و چون خلافت علی علیه السلام پیش آمد، در رکاب او بودم تا از صفین بازگشتیم و در زمینی بی‌آب و خشک فرود آمدیم و از تشنگی به امام شکایت نموده‌ایم، امام علیه السلام برخاست و پیاده همراه ما راه افتاد، تا به جایی رسید که گویا آن مکان را می‌شناخت؛ سپس فرمودند: اینجا را حفر کنید؟ ما به حفر آن پرداختیم ناگاه سنگی بزرگ پیدا شد، فرمودند: آن را بردارید، ما تلاش کردیم که آن را از جا برداریم، اما نتوانستیم. امام علیه السلام از ناتوانی ما لبخندی زد، سپس با دو دست خود آن را برداشت؛ گویا در دستش شیء کوچکی بود. پس از آن چشمه‌ای سفید، مانند آینه پیدا شد، فرمودند: این هم برای شما، بنوشید و مقدار لازم را بردارید، و مرا خبر کنید.

سهل گوید:

پس از برداشتن مایحتاج، به امام علیه السلام گزارش دادیم که نیازمان مرتفع گردید، حضرت بدون ردا و نعلین آمد تا به نزدیک آن سنگ رسید، و با دست خود آن را در دهانه چشمه گذاشت و بعد با خاک آثارش را محو کرد، و فرمودند: این چشمه همان چشمه راهب بود، و از همین جا کلام ما را می‌شنید و ما را می‌دید. سپس نصرانی را دیدیم که از کوه پایین می‌آید، وقتی نزد ما رسید، پرسید بزرگتان کجاست؟ ما هم دست او را گرفتیم و خدمت امام علیه السلام بردیم. سپس شهادتین را بر زبان جاری نمود و گفت: تو همان وصی محمد صلی الله علیه و آله هستی و من سلام خود و دوستم را که از دنیا رفته است، سال‌ها پیش به وسیله لشکریان به شما فرستاده بودم.

سهل ادامه می‌دهد:

به امام علیه السلام عرض کردم، این همان مرد راهب است، امام علیه السلام از راهب پرسید: از کجا دانستی من وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم؟ گفت: پس از

چهل سال از درگذشت موسی علیه السلام، وصی او یوشع بن نون، هنگامی که عازم جنگ با جباران بود، از این مکان گذشت، یارانش تشنه شدند و از عطش شکوه کردند، یوشع گفت: الان چشمه‌ای را که از بهشت نازل شده و آدم آن را استخراج کرده بود به شما نشان می‌دهم؟ سپس برخاست و سنگ را کنار زد و خود و اصحابش سیراب شدند، آنگاه سنگ را بر جایش نهاد و گفت: جز نبی یا وصی نبی نمی‌تواند آن را حرکت دهد، گروهی از یارانش تخلف نمودند، و بازگشتند، تا چشمه را بیابند، اما نتوانستند و این دیر به برکت همان چشمه بنا شده، و چون شما آن را یافتی دانستم که وصی پیامبری صلی الله علیه و آله هستی که او را می‌جویم و دوست داشتم در رکابت جهاد کنم. راوی گفت: امام علیه السلام سلاح و اسبی به او داد و در نهروان به شهادت رسید و اصحاب امام علیه السلام از ماجرای او بسیار مسرور شدند (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۷۲/۲).

به این ترتیب، شناخت امام برای شخصی این‌گونه قرار داده می‌شود؛ اگرچه برداشتن سنگ از مکانی خاص و جاری شدن چشمه از آن را می‌توان نشانه‌ای عمومی برای شناخت وصی خواند؛ زیرا تعبیر چنین است که جز وصی نمی‌تواند سنگ را جابه‌جا کند و چشمه‌ای است که توسط اولین حجت الهی یعنی حضرت آدم علیه السلام بر روی زمین استخراج شده است؛ اما محدود به جغرافیایی خاص و برای افرادی خاص خواهد بود و چه بسا برای همه اوصیا واقع نشود و مخاطبان برای پذیرش ادعا، انتظار و تقاضای نشانه مذکور را نداشته باشند. به خلاف دیگر نشانه‌ها که لازم است هر وصی دارای آنها باشد.

نمونه دیگر، شیوه هدایت «حبابه و البیه» به امامش در هر زمان است. او در زمان امیرمؤمنان علیه السلام به خدمت ایشان می‌رسد و از نشانه امامت بعد ایشان سؤال می‌کند. حضرت سنگریزه‌ای را برایش مهر می‌کنند و می‌فرمایند: هر کس این فعل را انجام داد امام واجب‌الاطاعه است. پس از ایشان به خدمت تک‌تک ائمه علیهم السلام می‌رسید و با این امر به امامت ایشان واقف می‌گردید. و چون در سن ۱۱۳ سالگی به خدمت

امام سجاد علیه السلام رسید، ایشان جوانی را همانند جوان شدن زلیخا بر او برگرداندند و این امر توسط حبابه تا امام رضا علیه السلام ادامه پیدا کرد (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۴۶/۱). البته اگرچه این امر نشانه‌ای شخصی برای حبابه بود، اما برای کسانی که از این جریان اطلاع داشتند، می‌توانست ملاکی بر شناخت صاحب امر امامت و راهی برای هدایت پویندگان آن باشد.

نتیجه‌گیری

در نتایج این نوشتار می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

از جهت لزوم معرفت به حجت‌های الهی و ناگزیر بودن طریق هدایت به آن برگزیدگان، شناخت مصداق ایشان امر بسیار مهمی است.

برای تشخیص حجت‌های الهی باید راهکارهایی باشد تا تمییز بین ایشان و مدعیان دروغین ممکن باشد.

با جست‌وجو در میراث برجای مانده، معیارهایی به دست می‌آید که در طول تاریخ حجت‌های الهی مشترک بوده و برای شناسایی ایشان، از آن بهره می‌برند.

اشتراک این معیارها در طول تاریخ حجت‌های الهی و اثبات سنت بودن آن، خود گامی مهم در تحقق هدایت و سهولت معرفت در شناسایی فرستادگان الهی خواهد بود.

می‌توان این معیارها را به دو دسته معیارهای عقلایی و معیارهای تعبیدی تقسیم کرد.

در معیارهای عقلایی مواردی چون نص، معجزه و علم و در معیارهای تعبیدی مواردی چون اوصاف ظاهری، غسل، نسب و موارث قابل ارائه است.



منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش.
۲. ———، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم: دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
۳. ———، علل الشرائع، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
۴. ———، کمال الدین و تمام النعمة، تهران: اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
۵. ———، معانی الأخبار، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۶. ———، من لایحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
۷. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، قم: علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ق.
۸. ایجی، میر سید شریف، شرح المواقف، قم: افست، چاپ اول، ۱۳۲۵ ق.
۹. آمدی، سیف الدین، أبقار الأفكار فی أصول الدین، قاهره: دارالکتب، ۱۴۲۳ ق.
۱۰. بغدادی، عبدالقادر، اصول الإیمان، بیروت: مكتبة الهلال، ۲۰۰۳ م.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت: اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
۱۲. ———، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسة آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۳. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۵. حمصی رازی، سدید الدین، المنقذ من التقليد، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.



۱۶. خزّاز قمی، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، تحقیق سیّد عبداللطیف حسینی کوه‌کمری، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۷. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: روزنه، ۱۳۷۲-۱۳۷۳ش.
۱۸. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلی الصواب، قم: الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۹. رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، قاهره: مكتبة الكليات الازهریة، چاپ اول، ۱۹۸۶م.
۲۰. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
۲۱. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۲۲. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، اختیار معرفة الرجال، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۲۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیه السلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۲۵. ———، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۲۶. میلانی، سید علی، الإمامة فی أهم الكتب الكلامیة و عقيدة الشيعة الإمامیة، قم: مكتبة شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۲۷. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم: الهادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.